

## درس یازدهم: آن شب عزیز

**سانتاماریا** (جلد اول) مجموعه ی چهل داستان کوتاه از **سید مهدی شجاعی** است. «آن شب عزیز» یکی از داستان‌های این مجموعه است.

من را هم گفتید که بروم، همه را **گفتید**، اما نمی‌شد آقا! نمی‌توانستم، شما عصبانی شدید، داد زدید، دستور دادید، گفتید که دستور می‌دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم، بقیه **توانستند**، ۲ بقیه رفتند، اما من **نتوانستم** آقا! دست خودم نبود، **پاهایم سست شده بود**، ۳ قلبم می‌لرزید، عرق کرده بودم، قوت اینکه **قدم از قدم بردارم** ۴ نداشتم. نمی‌خواستم که خدای ناکرده حرف شما را **زیر پا گذاشته باشم**. ۵ گفتن ندارد، خودتان می‌دانید که من بیش از همه **مُصر** ۶ بودم در شنیدن حرف‌های شما. صحبت امروز و دیروز نیست، همیشه این طور بوده است. از آن زمان که معلّم بودید تا اکنون که باز معلّم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم... الآن هم **دوستتان** ۷ دارم؛ بیشتر از همیشه ...

مدیر را **کلافه کردم** ۸ بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. می‌گفت نمرات **ثلث** ۹ سوم را که داده اید، رفته اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر زده‌اید، احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتم، تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای **تل** ۱۰ خاکی ایستاده اید **چفیه** ۱۱ بر گردن و کلت بر کمر و برای بچه‌ها صحبت می‌کنید، یقین نکردم.

**نکات مهم:** ۱- حذف «که بروند»، «بروند» و «بروم» بعد از «گفتید»، «توانستند» و «نتوانستم» در سطر اول و دوم ۳- سست شدن پا: کنایه از ناتوان شدن ۴- قدم از قدم برداشتن: کنایه از حرکت کردن ۵- زیر پا گذاشتن: کنایه از نادیده گرفتن ۶- مُصر: اصرار کننده ۷- «تان» در «دوستتان دارم»: مفعول (شما را دوست دارم). ۸- کلافه کردن: ناراحت و بی‌طاقت کردن ۹- ثلث: یک سوم چیزی (هر یک از نوبت‌های سه‌ماهه سال تحصیلی نظام قدیم که با برگزاری امتحان پایان می‌یافت). ۱۰- تل: تپه ۱۱- چفیه: شالی که رزمندگان به گردن داشتند و امروزه نماد رزمنده و بسیجی بودن است.

آفتاب، چشم‌هایتان را **می‌زد**، ۱ برای همین دستتان را بر چشم‌های درشت‌تان که در نور آفتاب جمع شده بود، **حمایل** ۲ کرده بودید، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید، با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم: آقای موسوی! من موحدی‌ام، **شاگرد شما** ۳. ولی این کار را نکردم، بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای **کز کردم** ۴. اما هم مرا دیدید، معلوم است که دیدید، ولی این که همان **دم** ۵ شناخته **باشیدم** ۶ مطمئن نیستم. چون **کم تغییر نکرده‌ام** ۷! من در این یک سال و نیم گذشته، بزرگ شده‌ام، **قد کشیده‌ام** ۸ و به قول شما **مرد شده‌ام** ۹، یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آنقدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیام به **گردان** ۱۰ شما آمده‌ایم.

**نکات مهم:** ۱- اذیت می‌کرد ۲- حمایل: نگه‌دارنده، محافظ (حمایل کردن: محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر. در اینجا منظور قرار دادن دست به صورت کج و مورب در جلوی چشم است). ۳- شاگرد شما: بدل ۴- کز کردن: خود را جمع کردن و در خود فرو رفتن ۵- دم: مجاز از لحظه ۶- «ش» در «شناخته‌باشیدم»: مفعول ۷- کم تغییر نکرده‌ام! خیلی تغییر کرده‌ام. ۸- قد کشیدن: کنایه از بزرگ شدن ۹- مرد شدن: کنایه از بالغ و کامل شدن ۱۰- گردان: واحد نظامی، شامل سه گروهان مثل کلاس، گرم و پرشور **حرف می‌زدید** ۱۱ و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است.

وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرونشست، به سمت من آمدید. فکر این که مرا شناخته باشید، **دلم را گرم کرد** ۲. از جا کنده شدم و به سمت شما دویدم. قبل از این که بگویم: «آقای موسوی، من...» شما آغوش گشودید و لبخند زدید و گفتید: «به‌به! سلام علیکم احمد جان موحدی!» تعجب کردم از این که اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید: همدیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدید. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل عرض نداشتم. پرسیدم: «اگر اشتباه نکنم **بوی حمله** ۳ می‌آید» گفتید: «از **شامه** ۴ قوی شما تشخیص بوی حمله **غریب** ۵ نیست.»

**نکات مهم:** ۱- گرم و پرشور حرف زدن: کنایه از موثر و هیجان‌انگیز سخن گفتن ۲- دلم را گرم کرد: کنایه از این که امیدوار شدم ۳- بوی حمله: حس آمیزی ۴- شامه: حس بویایی ۵- غریب: عجیب و ناآشنا (قریب: نزدیک) معنی جمله پایانی: با وجود هوش زیادی که دارید، فهمیدن نزدیکی حمله، عجیب نیست.

گفتم: فکر می‌کنید امام حسین ما را دوست داشته باشد؟

گفتید: چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند. گفتم: پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید. نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن.

نمی پذیرفتید، بهانه می آوردید و **طفره می رفتید** ۱ ولی اصرارهای من که **بوی التماس** ۲ می داد، عاقبت شما را **متقاعد کرد** ۳. مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می کردیم انجام شد. بچه ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می توانستم و می خواستم که چون دیگر بچه ها در گوشه ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد و دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست تر داشتم. بی آنکه بدانید تعقیبتان کردم چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، **شبح** ۴ شما را در میان تاریکی تعقیب می کردم.

**نکات مهم:** ۱- طفره رفتن: کوتاهی کردن و تأخیر، سردواندن، در رفتن ۲- بوی التماس: حس آمیزی ۳- متقاعد: مُجاب شده، قانع شده (متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن) ۴- شبح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم، جمع: اشباح (شبه: مانند، جمع: اشباه)

آن قدر مراقب پنهان کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته ایم. میانه دو تپه ای که در کنار هم برآمده بود، **جای دنجی** ۱ بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تلّ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده بانی یا انفرادی دشمن بوده است. **زمزمه لطیف و سبک و ملایم** ۲ شما گمان مرا تأیید کرد. می بایست هر چه زودتر مخفی گاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بمانم. جز گودالی که از **کنجکاوای گلوله توپ** ۳ در خاک فراهم آمده بود، کجا می توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که **ماه داشت سربلند** از پشت ابرهای تیره **بیرون می آمد**؟ ۳ ولی عمق گودال آنقدر نبود که بتواند جثّه آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند. ۴

**نکات مهم:** ۱- جای دنج: جای خلوت، محل فارغ و بی مزاحم ۲- زمزمه لطیف و سبک و ملایم: حس آمیزی (سه ترکیب وصفی) ۳- کنجکاوای گلوله توپ و سربلند بیرون آمدن ماه: تشخیص ۴- جمله کنایی است؛ معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم اما معنی کنایی آن، این است که با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می کردم.

صدایی که می آمد **حزین** ترین ۱ و عاشقانه ترین لحنی بود که در عرم شنیده بودم. دعای کمیل می خواندید، از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن. از لحتان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می رسد. اول سر را از گودال درآوردم و اطراف را **پایبدم**، ۲ خبری نبود، یا اگر بود به چشم نمی آمد، آرام از گودال درآمدم، دوباره اطراف را **برانداز کردم** ۳ و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می بایست پیش از شما به سنگرها می رسیدم. قدری از راه را که رفتم، ماندم، جهت را نمی توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم گم می شوم. بر تلّ خاکی نشستم. خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید، حتی اگر من صدایتان نمی کردم متوجه حضور من نمی شدید نبودید، در این دنیا نبودید، اگر بودید از من می پرسیدید که آن وقت شب آنجا چه می کنم؟ و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم تحویلتان می دادم.

**نکات مهم:** ۱- حزین: غم انگیز ۲- پاییدن: زیر نظر داشتن ۳- برانداز کردن یا ورنانداز کردن: برآورد کردن، سنجیدن

ولی نپرسیدید. با هم به سوی **موضع** ۱، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم بچه ها که گوشه و کنار پراکنده بودند دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند. گفتید: خیلی نباید مانده باشد. گفتند: فرصت خوابیدن هست؟ خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بی امان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود. گفتید: فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد **خواب را مزمزه کنید بچشید** ۲ ولی سیر نخوابید، ایستاده یا نشسته بخوابید، آنچنان که بی کمترین صدا برخیزید. نه امشب فقط که همیشه بر همه چی تان مسلط باشید. نگذارید که هیچ تمایل و خواسته ای بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منتظر خبر باشید.

**نکات مهم:** ۱- موضع: قرارگاه، جایگاه ۲- چشیدن خواب: حس آمیزی / خواب را مزمزه کنید: کنایه از این که به خواب عمیق فرو نروید، خوابتان سبک باشد.

اطرافتان را که خلوت شد، به سمت سنگرتان راه افتادید و من هم با فاصله ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم. مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه و تاریکی.

توپخانه شروع کرده بود و صدای **مهیب** ۱ آن، صدای **کودکانه اما خشک** **کلاش** ۲ را در خود هضم می کرد. مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی شود پیدا کرد. به سمتی که بچه ها پیش می رفتند بنا را بر دویدن گذاشتم. گم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد ←

بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم ناکام می‌ماندم. از **رد۳** صدای شما می‌بایست **پیدایتان ۴** می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل. **مَعْبَر ۵** تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم اما هنوز از شما نشانی نبود. تیربارها، **دوشکاها**، تیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز بازدارند. اما فاصله بچه‌های بی‌حفاظ لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد.

**نکات مهم:** ۱- مهیب: ترسناک ۲- کلاش: نوعی اسلحه، صدای خشک: حس آمیزی ۳- رد: نشان، اثر ۴- «تان» در «پیدایتان»: مفعول ۵- مَعْبَر: گذرگاه، محل عبور ۶- دوشکا: اسلحه‌ای قوی، بزرگ‌تر و قوی‌تر از تیربار

وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، خوابیده به سمت خاکریز نشانه می‌رفتند و آخرین رمق‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند و شلیک می‌کردند، جایز نبود که من همچنان بی‌حرکت بمانم و فقط دنبال شما بگردم آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتم و بچه‌ها هم که انگار از دست آن **دَله ۱** شده بودند تکبیر گفتند. بعد از فرونشستن صدای تکبیر بود که صدای شما را شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه‌ها را به اسم صدا می‌کردید و هر کدام را به کاری فرمان می‌دادید. یک لحظه که چشمتان به من افتاد، گفتید: «تو چرا و استادی؟ برو جلو دیگه. تو که ماشاءالله خوب بلدی آتیش خاموش کنی، برو جلو دیگه، برو! **دو تا تکبیر ۲** دیگه بگی کار تمومه.»

از طرفی ذوق کردم، **بال در آوردم ۳**، عشق کردم از این که فهمیده‌اید که **انهدام آن تیربار ۴** کار من بوده است و از طرفی دلم نمی‌خواست که حضور مرا بفهمید و مرا از خودتان دور کنید. خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می‌شد؟ چه معلّم عجیبی!

**نکات مهم:** ۱- دَله: به تنگ آمدن ۲- «تا» در «دو تا تکبیر»: ممیز ۳- بال در آوردن: کنایه از خوشحالی بسیار ۴- «آن» در «انهدام آن تیربار»: صفت مضاف‌الیه

درست در همان لحظه، شما «یا مهدی» **غریبانه‌ای ۱** گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی‌اختیار پیش دویدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم. مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می‌افتاد و ما بی‌اختیار، خم می‌شدیم تا آن را به شما بدهیم.

ایستاده بودید ولی تفنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون میریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان، انگار نه انگار که یک دست از دست داده‌اید. یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند اما همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتم. شما دوباره «یا مهدی» گفتید اما این بار **جگر خراش ۲** تر. نتوانستید ایستاده بمانید، به خود پیچیدید و تا من بگیرم تا من زمین افتاده بودید. سرتان را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر انگار خورده بود به **جناغ ۳** سینه‌تان، به زیر قلبتان. از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین رمق‌هایتان داد

زدید و به همه دستور دادید که بروند، وقتی که تعلل کردند، موظفشان کردید. گفتید که «دستور می‌دهید» به یک نفر هم گفتید که «به **برادر ۴** محسن خبر بدهد که ادامه حمله را در دست بگیرد»

دوباره به من **تشر زدید ۵** که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم، من می‌خواستم دستورتان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم. شما **شهادتین ۶** گفتید و یکبار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود. افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به **خط ۷** ساندم و بیهوش شدم. و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکس‌تان را پاک کنم. سنگ‌تان را بشویم، گلدان‌تان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور کنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده ام آقا!

**نکات مهم:** ۱- «یا مهدی» غریبانه: ترکیب وصفی ۲- جگر خراش: درد آور (کنایه) ۳- جناغ: استخوان پهن جلو قفسه سینه ۴- برادر: شاخص ۵- تشر: سخن عتاب‌آلود؛ پر خاش / تشر زدن: عتاب کردن، تندی کردن ۶- شهادتین: گفتن «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله» هنگام شهادت یا مسلمان شدن ۷- خط: صف اول، خط مقدم

## ◀ قلمرو زبانی:

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید:

الف) **مَعْبَر**: گذرگاه، محل عبور رزمندگان در میدان مین ب) **دَلّه شدن**: به تنگ آمدن، خسته شدن

۲- شش واژه مهمّ املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

حمایل: حمایل چشم‌ها / محوطه: محوطه مدرسه / جناغ: جناغ سینه / جثه: جثه ضعیف / مُصر: دانش آموز مصر / غریب: اتفاق غریب

۳- در بند پنجم، زمان فعل‌ها را مشخص کنید.

وقتی حرف‌هایتان تمام شد (ماضی ساده) و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرونشست (ماضی ساده) به سمت من آمدید (ماضی ساده) فکر این که مرا شناخته

باشید (ماضی التزامی) دلم را گرم کرد (ماضی ساده) از جا کنده شدم (ماضی ساده) و به سمت شما دویدم (ماضی ساده) قبل از این که بگویم (مضارع

التزامی) «آقای موسوی، من...» شما آغوش گشودید (ماضی ساده) و لبخند زدید (ماضی ساده) و گفتید: (ماضی ساده) «به‌به! سلام علیکم احمد جان موحدی!»

تعجب کردم (ماضی ساده) از این که فامیلم را هنوز از یاد نبرده اید (ماضی نقلی) همدیگر را سخت در آغوش فشردیم (ماضی ساده) و بوسیدیم (ماضی ساده)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمایر زیر، جمله‌های مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

**ضمیر پیوسته** (متصل): وقتی حرف‌هایتان تمام شد. تان: مضاف‌الیه / مرجع: معلم

**ضمیر گسسته** (جدا): شما عاشق حسینید: شما: نهاد / مرجع: راوی داستان

## ◀ قلمرو ادبی:

۱- با توجه به متن درس:

الف) دو کنایه بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید

۱- قد کشیدن: کنایه از بزرگ شدن ۲- مرد شدن: کنایه از بالغ و کامل شدن ۳- بال در آوردن: کنایه از خوشحالی زیاد

ب) یک نمونه «حس آمیزی» مشخص کنید. بوی حمله / بوی التماس / زمزمه لطیف و سبک

۲- فضا سازی، در کدام قسمت از متن، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

بند نخست و پایانی درس

## ◀ قلمرو فکری:

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت / با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت! / سید حسن حسینی

این رباعی و متن درس توصیف کننده رزمندگان شجاعی است که جان بازی و فداکاری را افتخار می‌دانند و در دل هیچ هراسی از مرگ ندارند.

۲- ب) برای وصف میدان‌های پُر مین / برای وصف خال و زلف چین چین

نه در شیراز و نه در شهر گنجه / «نظامی» می شوم در «قصر شیرین» / علی سهامی

مفهوم مشترک این رباعی با متن درس: رها کردن دلبستگی‌ها و رو کردن به مبارزه با دشمن و رفتن به جبهه‌های جنگ است.

۳- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم / بیدار شود ز خواب نوشین

تا باز کند به روی عالم / دیباچه خاطرات شیرین

از لاله دهد به سبزه زیور / ای دوست، مرا به خاطر آور! / محمدتقی بهار

با بند پایانی درس ارتباط دارد که راوی داستان هر روز صبح به زیارت قبر معلم شهید خود می‌رود و به یاد او، خاطراتش را مرور می‌کند.

**شعر خوانی: شکوه چشمان تو**

این شعر در تکریم شهید محسن حججی است. شهید حججی در سال ۱۳۷۱ در نجف آباد متولد شد و در مرداد ۱۳۹۶ به دست گروه داعش به شهادت رسید.

آه، این، سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشیدِ شامگاه؟

**بازگردانی:** آیا این سر، سر بریده ماه است که صبح زود طلوع کرده یا که نه! سر بریده خورشید سرخرنگ غروب است که خود را آشکار کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سر بریده بودن آن تعبیر می کند؛ به احتمال، شاعر، هلال ماه را با پیکر بی سر شهید مطابقت داده است. همچنین خورشید، به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است، چنانکه پیکر شهید.)

**قلمرو زبانی و ادبی:** قالب: غزل // وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (ویژه انسانی) / پگاه: صبح زود / آه: شبه جمله / حذف «است» در پایان مصرع دوم به قرینه لفظی / تضاد: پگاه و شامگاه / اضافه استعاری: سر ماه و سر خورشید

خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

**بازگردانی:** آیا این سر بریده، خورشید زیباست که بدون هیچ پوششی بر زمین نشسته یا ماه است که بی پروا، زیبایی خود را آشکار ساخته است **قلمرو زبانی و ادبی:** بی حفاظ: بدون حصار و نرده // بی ملاحظه: بی توجه، بی پروا (بی ملاحظه بودن در مورد زیبارو؛ یعنی، زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن). // جناس: ماه و راه

ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

**بازگردانی:** از حیرت این اتفاق [آگویی ماه، صبح زود به دیدن خورشید (شهید) آمده یا خورشید ابتدای شب به سراغ ماه (شهید) رفته است. (صبح زود، اشاره به زمان شهادت شهید.)

**قلمرو ادبی:** آمدن ماه و رفتن خورشید: تشخیص // خورشید نخست و ماه دوم استعاره از سر شهید است. // تضاد: «صبح، شب»، «آمده، رفته»

حُسنِ شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسنِ شهید من، ای حُسنِ بی گناه

**بازگردانی:** زیبایی شهادت از همه زیبایی ها برتر است، ای محسنِ شهید من، ای زیبای بدون گناه من.

**قلمرو زبانی و ادبی:** حسن: زیبایی // فراتر: برتر // واژه آرای: تکرار حُسن (انسانی) // اشتقاق: حُسن، محسن (ویژه انسانی)

ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

**بازگردانی:** می ترسم که یوسف تو را ببیند و از زیبایی خود شرمنده شود؛ پس به او بگو در همان چاه بماند و هرگز خود را آشکار نکند.

**قلمرو زبانی و ادبی:** ترسم (= می ترسم): مضارع اخباری // ترسم: ایهام دارد: ۱- یقین دارم ۲- می ترسم // هیچ: اصلا (قید) // تلمیح به ماجرای حضرت یوسف که برادرانش او را در چاه انداختند. // اغراق در کل بیت

شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه

**بازگردانی:** نیازی نیست در دادگاه عشق برای تو شاهد بیاورند. زیرا رگ بریده گردن تو، خود بهترین گواه عاشقی است.

**قلمرو زبانی:** شاهد: گواه // محضر: محل حضور، دفترخانه، اینجا به معنای دادگاه

دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

**بازگردانی:** اسارت تو، یادآور اسارت حضرت زینب است. از اشتیاق دیدن چه کسی به دوردست ها نگاه می کنی؟

**قلمرو ادبی:** جناس: اسارت، اشارت // چشم به راه کشیدن کنایه از منتظر بودن // تلمیح به واقعه کربلا و اسارت حضرت زینب

از دوردست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟

**بازگردانی:** کدام قاصد از دوردست می رسد؟ ای مسلمان شریف! ای قاصد شرافت به کجا نگاه می کنی؟

( شاعر در دو بیت اخیر، به آخرین تصویر شهید نظر دارد که ایشان در آن به دوردست ها نگاه می کنند.)

**قلمرو زبانی و ادبی:** مسلم: مسلمان // پیک: قاصد // شرف: بزرگواری، شرافت // پیک و مسلم یادآور ماجرای مسلم بن عقیل فرستاده اما

حسین به سوی کوفیان است

لبریز زندگی است نفس‌های آخرت آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه

**بازگردانی:** نفس‌های آخرت، سرشار از زندگی است، برای همین است که مرگ با اشتیاق به تو پناه آورده تا پایان کار نباشد و از تو، جان بگیرد.

**قلمرو زبانی:** نفس و مرگ: نهاد // گرم: قید // مصرع اول: متناقض نما // پناه آوردن مرگ: تشخیص // تضاد: مرگ، زندگی // گرم کنایه از با شور و نشاط، مشتاقانه

یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

**بازگردانی:** به اندازه یک کربلا در چشمت، بزرگی پنهان شده است؛ ای کسی که برای سوگواری بریده شدن سر امام حسین در گودال قتلگاه، نمونه‌ای تجسم یافته و آشکار هستی.

\*شاعر شکوه رویداد کربلا را در شهادت شهید حججی می بیند و می گوید: تو زنده کننده شکوه کربلا هستی. نحوه شهادت تو، تجسم بخش گودالی است که سر مبارک امام در آن بریده شد. (شهادت تو، گویی روضه‌ای است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می کشد.)

**قلمرو زبانی:** روضه: باغ، در اینجا سوگواری برای امام حسین // مجسم: عینیت یافته، تجسم یافته // کربلا: ممیز ادبی // روضه: ذکر مصیبت

**قلمرو ادبی:** تلمیح به واقعه عاشورا و شهادت امام در گودال قتلگاه، همچنین با توجه به قرینه روضه، اشاره‌ای دارد به مراسم روضه خوانی در سوگ حضرت. // یک کربلا: کنایه از بسیار // روضه مجسم: استعاره از شهید



**درس دهم: فصل شکوفایی**

**گنج حکمت: تیرانا!**

**برزخ:** حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت  
**چشمداشت:** انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛ چشم‌داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن  
**داعیه:** ادّعا

**زخمه:** ضربه، ضربه‌زدن

**گشاده‌دستی:** بخشندگی، سخاوت

**درس یازدهم: آن شب عزیز**

**شعرخوانی: شکوه چشمان تو**

**بی‌حفاظ:** بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

**تشر:** سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدیدکردن کسی گفته می‌شود.

**بگاه:** صبح زود، هنگام سحر

**تعلل:** عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن

**جناق:** جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه

**حزین:** غم‌انگیز

**حمایل:** نگه‌دارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر

**حیثیت:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.

**خشاب:** جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود.

**دنچ:** ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت‌وآمد

**دیباجه:** آغاز و مقدمه هر نوشته

**روضه:** آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام خوانده می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی

**شامه:** حس بویایی

**شَبَح:** آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی

**شرف:** بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به‌وجود می‌آید.

**طفره‌رفتن:** خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه‌آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح‌دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر

**کلافه:** بی‌تاب و ناراحت به علت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده

**گردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

**متقاعد:** مُجاب‌شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعد کردن:

مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن

**مجسّم:** به صورت جسم درآمده، تجسّم یافته

**محضِر:** دفترخانه، دادگاه

**مُسلِم:** پیرو دین اسلام

**مُصِر:** اصرارکننده، پافشاری‌کننده

**مَعْبَر:** محل عبور، گذرگاه